

ساختواژه‌افعال شاید و باید در زبان فارسی

بهرز محمودی بختیاری (دانشگاه تهران)

چکیده: موضوع این مقاله، بررسی ساختواژه و نظام کارایی دو کلمه شاید و باید به‌عنوان اصلی‌ترین افعال وجهی در زبان فارسی، و مطالعه سیر تحول کارکرد آنها از فعل اصلی به فعل وجهی است. به‌منظور تبیین فرایندهای ساختوازی رخ داده در این دو فعل، بحث با اشاره‌ای گذرا به دو فرایند دستوری شدگی و واژگانی‌شدگی آغاز می‌شود و ویژگی‌ها و انگیزه‌های رخداد این دو فرایند مهم مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس نگاهی به پیشینه مطالعات انجام‌شده در این حوزه خواهیم داشت که پیش‌درآمدی بر بحث اصلی ما درباره این دو فعل خواهد بود. مطالعه جداگانه دو فعل شاید و باید و بررسی ساختواژه آنها از لحاظ هم‌زمانی و درزمانی، با استفاده از متون زبان و ادب فارسی، بخش‌های بعدی این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: واژگانی‌شدگی، دستوری‌شدگی، باید، شاید.

۱. مقدمه

در حوزه مطالعات زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی، تکواژها (و به‌طور مشخص، وندها) به سه گروه «زایا»، «نیمه‌زایا» (یا «رسوبی») و «نازا» تقسیم می‌شوند. تکواژهای زایا آن دسته از تکواژها هستند که به‌راحتی در ساختمان واژه قابل تشخیص‌اند، ولی در خارج آن واژه نیز می‌توانند مستقل از تکواژهای قبل و بعد از خود در جایگاه‌های بسیاری

ظاهر شوند. تکواژهای نیمه‌زایا یا رسوبی، تکواژهایی هستند که دیگر واژه جدید نمی‌سازند، به گونه‌ای که گوینده بومی زبان، با اتکا به شم زبانی خود، آنها را تشخیص می‌دهد، اما در کل نمی‌تواند آنها را به علت زبایی محدودشان مستقل از واژه بدانند (Crystal 1985: 127; Wood 1986: 63). به عنوان مثال تکواژهای /-em/ در امروز، امشب و امسال، /di-/ در دیروز و دیشب، /pâr-/ در پارسال؛ /pari/ در پیروز و پریشب؛ /-âk/ در خوراک و پوشاک؛ /-ik/ در تاریک و /doš-/ یا /dož-/ در دشمن و دژخیم، از جمله تکواژهای رسوبی در زبان فارسی به شمار می‌روند. تکواژهای نازا نیز تکواژهایی هستند که از صورت واژه قابل تشخیص نیستند و نمی‌توان درک کرد که زمانی تکواژ بوده‌اند؛ مثل: /-š/ در کوروش و داریوش.

حال که می‌خواهیم درباره ساختواژه دو فعل وجهی باید و شاید مطالعه کنیم، باید ابتدا این سؤال را مطرح کنیم که آیا این دو واژه، واژه‌هایی بسیط هستند یا مشتق؟ اگر بسیط هستند چگونه آنها را «فعل» می‌دانیم (با توجه به اینکه فعل فارسی از بن و شناسه تشکیل می‌شود)، و اگر مشتق هستند چرا آنها را به عناصرشان تفکیک نمی‌کنیم؟ پاسخ این است که این دو فعل هر دو نمونه‌هایی از یک ساختار رسوبی هستند. /-ad/ در انتهای هر دوی این کلمات، در واقع شناسه فعل است که به صورت تکواژی رسوبی، از فعل قابل تفکیک نیست. از سوی دیگر، رجوع به فرهنگ‌های لغت فارسی و بررسی مدخل‌های این دو فعل (معین ۱۳۶۳: ۴۷۰ و ۲۰۱۱) نشان می‌دهد که این افعال، مانند افعال اصلی، دارای صورت‌های صرفی بوده‌اند و کاربرد خاص خودشان را داشته‌اند. درباره هر دوی این موارد در بخش‌های بعدی مقاله سخن خواهیم گفت. پس، در واقع آنچه ما را به مطالعه بیشتر در باب این دو فعل وامی‌دارد، بررسی دو فرایند است؛ یکی فرایندی که شناسه فعل‌های باید و شاید را در آنها به صورت رسوبی و تفکیک‌ناپذیر درمی‌آورد، و دیگری فرایندی که هویت دستوری این ساخت‌های رسوبی را دگرگون می‌کند. این دو فرایند را به ترتیب «واژگانی شدگی» و «دستوری شدگی» می‌نامیم.

۲. دستوری شدگی و واژگانی شدگی

بنا به تعریف، دستوری شدگی فرایندی تاریخی است که در آن عواملی واژگانی تبدیل به عواملی دستوری می شوند. به عبارت کامل تر، «دستوری شدگی فرایندی است که در طی آن عناصر واژگانی زبان از قبیل اسم، فعل و صفت به عناصری دستوری، مانند نشانه حالت، نشانه نمود، نشانه مفعول و یا فعل کمکی بدل می شوند. واژگانی شدگی نیز فرایندی است که در طی آن عناصر واژگانی زبان به وندهای اشتقاقی تبدیل می شوند و یا از لحاظ معنایی، بسط استعاری می یابند» (Hopper and Traugott 1993: XV). مثلاً در زبان فارسی، حرف اضافه پسین - را، و فعل های خواستن، شدن و داشتن عناصر واژگانی ای هستند که در گذر زمان به عناصر دستوری تبدیل شده اند (نک: خباز ۱۳۷۶: ۷۹-۹۶).

پیشنهاد فرایندی تحت عنوان «دستوری شدگی»، نخستین بار در سال ۱۹۱۲ م. توسط آنتوان میّه، زبان شناس فرانسوی، مطرح شد. وی نه تنها مفهوم جدیدی را در زبان شناسی مطرح کرد، بلکه آن را حوزه کانونی مطالعات درباره تغییرات زبانی دانست. از زمان او تاکنون، چندین نسل از زبان شناسان در تعمیق دانش ما از این پدیده نقش داشته اند و افق های جدیدی، در این حوزه از دانش زبان شناسی گشوده اند. به عنوان مثال می توان به افراد و آثار زیر اشاره کرد: گیون (Givón 1971, 1979, 1984)، دلی (Dooley 1983)، هاپر و تراگوت (Hopper and Traugott 1993)، بایبی و دیگران (Bybee et al. 1994) و لیمان (Lehmann 1995).

بدون شک اثر ارزنده هاپر و تراگوت (1993) تحت عنوان دستوری شدگی از ممتازترین آثار این گروه است که الگوی مطالعاتی سایر پژوهش های مشابه در این حوزه به شمار می رود.

لازم است یادآوری شود که در بررسی ادبیات مربوط به این شاخه، دو گرایش عمده به چشم می خورد؛ یک گرایش، مفهوم دستوری شدگی را به عنوان بدل شدن به بخشی از دستور، ورود به نظام دستوری و یا دچار تغییر شدن در نقش دستوری تعریف می کند، و گرایش دیگر، با دیدی موشکافانه تر، دستوری شدگی را به عنوان فرایندی مطرح می کند که در آن واژه ای به واژه بست، و واژه بستگی به وند، و وندی به عنصری جدایی ناپذیر از

واژه بدل می‌شود. این فرایند، علاوه بر تغییرات بالا، گاهی واژه را دچار کاهش آوایی^۱ و یا رنگ‌باختگی معنایی^۲ نیز می‌کند. این در واقع همان دیدگاهی است که میّه در نظر داشت و هم‌اکنون در آثاری چون هایینه و همکاران (Heine et.al. 1991) و تراگوت و هایینه (Traugott and Heine 1991) مشاهده می‌شود. فرایندی که در بالا ذکر آن رفت، هم در دستوری‌شدگی و هم در واژگانی‌شدگی ماهیت ثابتی دارد و بیانگر تغییرات آهسته و تدریجی (و نه ناگهانی و آنی) در واژه‌های زبان است. هاپر و تراگوت (7: Hopper and Traugott 1993) در کتابشان دو پیوستار برای فرایندهای فوق‌الذکر پیشنهاد می‌کنند و آنها را همگانی می‌دانند:

پیوستار دستوری‌شدگی: وند تصریفی < واژه‌بست > واژه دستوری < عنصر واژگانی

پیوستار واژگانی‌شدگی: وند اشتقاقی < واژه‌بست > واژه دستوری < عنصر واژگانی

شواهد ارائه شده توسط آنها نشان داده است که چنین پیوستارهایی در مورد اکثر زبان‌های شناخته شده جهان کاراست و دیگر تبدیل تکواژهای آزاد به وند (به ویژه به پسوند) فرایندی کاملاً شناخته شده است (35: BAUER 1983). البته در زبان فارسی نمونه‌هایی استثنایی چون تکواژ «خانه» وجود دارد که شایسته توجه است؛ چرا که «-خانه» در فارسی از صورت واژگانی خود مستقیماً به صورت وند در حال تغییر است (نک: محمودی بختیاری ۱۳۷۸).

ادعای اصلی رویکرد دستوری‌شدگی آن است که رخداد تغییرات در نظام دستوری هر زبان، تدریجی و مرحله‌ای است. شاید به همین دلیل است که در متون مربوط به این فرایند، از اصطلاحاتی چون مقیاس مدرج^۳، زنجیره دستوری‌شدگی^۴ و یا طیف^۵ نیز استفاده می‌شود. در این رویکرد، تغییرات زبانی بدون آنکه در کل نظام زبانی تغییر اساسی ایجاد کنند، بر روی این پیوستار حرکت می‌کنند. هریس و کمپبل (86: HARRIS and CAMPBELL 1995) چنین می‌پندارند که تدریجی بودن تغییرات زبانی، در واقع نتیجه این واقعیت است که گویندگان زبان می‌توانند برداشت‌های گوناگونی از یک واحد زبانی، در جریان گذر زمان، داشته باشند که هر بار یکی از آن دیدگاه‌ها را به آن واحد زبانی تعمیم دهند. البته

1. phonological reduction

2. semantic bleaching

3. graded scale

4. grammaticalization chain

5. continuum

دانشمندانی چون لایت فوت (Liqhtfoot 1997: 175) چنین اعتقادی ندارند. وی معتقد است که تغییرات زبانی تدریجی نیست، بلکه تغییرات جزئی پرشماری که در زبان رخ می‌دهد به پیچیدگی دستوری عمده‌ای منجر می‌شود که او آن را تغییر فاجعه‌بار^۶ در ساختار دستور می‌نامد.

دومین ادعای ادبیات مرتبط با دستوری‌شدگی ناظر بر «یک سو بودن» جریان دستوری‌شدگی است. این نظریه تا مدتی اعتبار داشت، اما با پیدایش فرایند ضد دستوری‌شدگی^۷ از رده خارج شد. فهرستی از نمونه‌های این فرایند مخالف را می‌توان در هریس و کمپبل (Harris and Campbell 1995: 336) یافت.

نکته دیگری که در متون مربوط به دستوری‌شدگی حائز اهمیت است، بررسی فرایندهای دخیل در این پدیده است. هاپر و تراگوت (Hopper and Traugott 1993) معتقدند که رخداد دستوری‌شدگی در یک زبان ممکن است از میان فرایندهای زیر، یک یا چند فرایند را با خود همراه کند. این فرایندها عبارت‌اند از: واژگانی‌شدگی^۸، کاربردی‌شدگی^۹، نحوی‌شدگی^{۱۰}، فعل معین‌شدگی^{۱۱}، واژه بست‌شدگی^{۱۲} و نندشدگی^{۱۳}. این فهرست، بیانگر تغییرات تاریخی پیاپی‌ای است که یک زبان ممکن است به آن دچار شود. البته این بدان معنا نیست که همه زبان‌ها الزاماً همه این مراحل را طی می‌کنند، بلکه می‌توان، در مراحل، چنین ارزیابی کرد که عنصری که «واژگانی‌تر» است به عنصری که «کمتر واژگانی» است، یا «بیشتر دستوری» است، بدل می‌شود. همین ابدال کافی است تا ما را قانع کند که فرایند دستوری‌شدگی به وقوع پیوسته است.

آخرین نکته‌ای که ذکر آن در باب دستوری‌شدگی لازم می‌نماید بررسی حوزه این فرایند است. باید در نظر داشت که چون در جریان فرایند دستوری‌شدگی، یک عنصر دستوری جدید به زبان افزوده می‌گردد، می‌توان نتیجه گرفت که اکثر حوزه‌های زبان از این فرایند متأثر می‌شوند. این تأثیر می‌تواند خود را در ساختارهای زبرزنجیری زبان

6. catastrophic change

7. degrammaticalization

8. lexicalization

9. pragmaticization

10. syntacticization

11) auxiliarization

12. cliticization

13. affixation

نشان دهد (مثل دستوری شدگی تکیه، آهنگ و نواخت) که نمونه روشن آن استفاده از آهنگ در فارسی و انگلیسی، به منظور بیان جمله‌ای با وجه اخباری، پرسشی و یا امری است. همچنین، این فرایند می‌تواند بر آرایش واژه‌های یک زبان تأثیر بگذارد، که این مسئله در مورد زبان انگلیسی توسط گیون (Givón 1979, 1984) مورد بررسی قرار گرفته و بررسی آن بر روی زبان فارسی تاکنون انجام نشده است.

۳. مروری بر مطالعات پیشین درباره شاید و باید

آثار منتشر شده در مورد افعال وجهی و ساختواژه آنها در زبان فارسی انگشت‌شمار و پراکنده است. البته لازم است یادآوری شود که اکثر دستوریان سنتی در بحث‌های خود درباره افعال کمکی، به بررسی دو فعل باید و شاید (بایستن و شایستن) در کنار افعالی چون بودن، شدن، خواستن و توانستن پرداخته‌اند. اکثر دستوریان مانند شفایی (۱۳۶۳: ۹۴)، مشکور (۱۳۴۵: ۶۷) و همایونفرخ (۱۳۳۸: ۴۶۹) هر دوی این افعال را فعل وجهی می‌دانند، هر چند زبان‌شناسانی چون باطنی (۱۳۴۸: ۱۲۲-۱۲۶) و ویندفور (Windfuhr 1979: 99-113) بایستن را فعلی وجهی می‌دانند و برخورد مشابهی با شایستن ندارند (ویندفور شاید را قید تلقی کرده است). دیگر برخوردهایی که با این مقوله صورت گرفته در رساله‌های دکتری مرعشی (Marasli 1970) و فرخ‌پی (Farrokhi 1979) منعکس است. از آنجاکه بحث ما در این مقاله محدود به ساختواژه باید و شاید و فرایندهای دستوری شدگی و واژگانی شدگی آنهاست، از ورود به بحث ماهیت این دو فعل به عنوان افعال وجهی خودداری می‌کنیم. علاقه‌مندان به این مبحث می‌توانند به اخلاقی (۱۳۸۶) مراجعه کنند.

از میان آثاری که صرفاً به مقوله بحث ما پرداخته‌اند، شاید فقط بتوان خطیب‌رهبر (۱۳۵۰) و باطنی (۱۳۵۴) را نام برد. مقاله خطیب‌رهبر (۱۳۵۰) به ساختواژه و عملکرد باید و شاید، تحت عنوان «افعال دوگانه» می‌پردازد و نمونه‌های متعددی نیز ارائه می‌کند. به اعتقاد وی، بایستی میان افعال معین (یعنی: افتادن، آمدن، باشیدن، بودن، خواستن، شدن، گشتن، گردیدن و ماندن) و افعال دوگانه (یعنی: بایستن، توانستن، خواستن، شایستن، یارستن، باشیدن و بودن) تمایز قائل شد؛ چراکه «گروه نخستین برای ساختن برخی از

زمان‌های فعل از قبیل ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی التزامی، مستقبل، فعل مجهول، ماضی نقلی مستمر، ماضی بعید مستمر، ماضی بعید نقلی و امر مؤکد به کار می‌روند» (همان جا: ۱۳۲)، حال آنکه افعال گروه دوم «مفهوم توانایی و امکان و احتمال و آرزو و میل و الزام و نزدیکی وقوع فعل را بیان می‌دارند» (همان جا: ۱۳۶). او سپس با دسته‌بندی این افعال، کاربرد هریک را در درون یک بیت یا یک عبارت منثور نشان داده‌است.

اما باطنی (۱۳۵۴) در مقاله خود تحت عنوان «استعمال باید در فارسی امروز»، به بررسی صوری و معنایی این فعل می‌پردازد. از نظر او «باید حوزه معنایی وسیعی را دربر می‌گیرد که می‌توان آن را به طور مبهم ضرورت نامید... حوزه معنایی باید را... می‌توان به سه برش تقسیم کرد و آنها را احتمال، شایستگی و اجبار نام گذاشت» (همان جا: ۱۹۴-۱۹۵). او در بخشی دیگر از مقاله خود به تفاوت‌های مفهومی ساخت غیرشخصی باید که از طریق افزایش آن به مصدر مرخم حاصل می‌شود اشاره می‌کند و می‌گوید:

در این ترکیب، باید در مفهوم احتمال به کار نمی‌رود، به نظر می‌رسد که تمایز معنایی اجبار و شایستگی در این ترکیب خنثی می‌شود و مفهومی معادل لازم است به وجود می‌آید. بنابراین، این ترکیب بیان‌کننده نوعی ضرورت عمومی است که مفهوم ضرورت در آن، ناشی از باید و عمومی بودن آن، ناشی از صرف نشدن و غیرشخصی بودن فعل اصلی است. (همان جا: ۱۹۷-۱۹۸).

مقاله بعدی متعلق به کیوان (۱۳۵۶) است که در آن نویسنده به بایستن، شایستن، یارستن و توانستن در حالت مصدری آنها پرداخته‌است. او در نتیجه‌گیری خود اهمیت مطالعه بر روی صورت‌های دیگر این افعال را یادآور شده‌است. این مقاله نیز بیشتر به جنبه‌های مفهومی افعالی چون باید می‌پردازد و مسائل ساختواژی آنها را در حوزه بررسی خود ندارد. بنابراین، به نظر می‌رسد که اثر حاضر نخستین پژوهش در این زمینه باشد. البته لازم است یادآوری شود که بررسی دستوری شدگی و واژگانی شدگی ساخت‌هایی چون حرف اضافه پسین را، در کنار خواستن، شدن و داشتن، به همراه ندهایی چون - باز، - دیس، - گون، - کده، - گاه، - کار، - دار و - سرا، توسط خباز (۱۳۷۶) انجام شده‌است. استاجی (۱۳۸۶) نیز از پیدایش حروف اضافه از نام اندام‌های بدن بحث کرده‌است.

۴. نگاهی گذرا به ساختواژه شاید و باید

حال که مبانی نظری بحث را تبیین کرده‌ایم، می‌توانیم صحت نظر خود را با بررسی داده‌های موجود در متون مختلف بیازماییم. در این قسمت ساختواژه افعال شاید و باید در دو بخش جداگانه بررسی خواهد شد. در هر قسمت صورت‌های مختلف فعلی این افعال را مطالعه خواهیم کرد و گونه‌هایی چون وجه امری آنها را نیز مورد بررسی قرار خواهیم داد. همچنین، هریک از این گونه‌ها را در متن مورد نظر بررسی خواهیم کرد تا بتوانیم هم از لحاظ واژگانی شدگی و هم از لحاظ دستوری شدگی، عملکرد این افعال را محک بزنیم.

۴-۱ شاید

شاید فعلی است که مصدر آن در فارسی میانه به صورت sāyistan ثبت و بن فعلی آن sāy معرفی شده است (نک: مکنزی ۱۳۷۳: ۱۴۲؛ Nyberg 1974: 185)، و در فارسی باستان نیز صورت *xšay(a) (حکومت کردن) را می‌توان برای آن در نظر گرفت (Ken 1953: 181). مصدر این فعل شاییدن و یا شایستن است و صورت‌هایی چون شایسته، ناشایست، شاینده و شایان از آن ساخته می‌شوند (معین ۱۳۶۳: ۲۰۱۱). بن مضارع این مصدر در فارسی نو کلاسیک نیز «شای» است و فعل آن به معنای «احتمال داشتن، امکان داشتن و سزاوار بودن» است. بدیهی است که شاید را نیز باید به صورت «شایسته است که» معنا کرد؛ مانند مفهوم آن در بیت زیر:

شاید که به آبی فلکت دست نگیرد گر تشنه لب از چشمه حیوان به درآیی

(حافظ: ۴۸۶)

این در حالی است که شاید به معنای «احتمال دارد» نیز در همان دوره به کار می‌رفته است:

هر بیشه گمان مبر که خالی ست شاید که پلنگ خفته باشد

(سعدی: ۳۵)

در مورد این صورت فعلی به وجود صیغگان گوناگون معتقدیم و جست‌وجوی نگارنده در متون مختلف نشان داده است که تمامی صورت‌های شایم، شایی، شاید، شاییم، شایید و شایند در متون ادب فارسی مشاهده می‌شود. نمونه‌های منظوم و منثور این

موارد به قرار زیر است:

● شایم

از این صورت (به معنای «شایسته و سزاوار هستم») موارد متعددی در متون ادب فارسی مشاهده شده است؛ مانند:

که آن خورشید بر گردون ز عشق او همی سوزد و هر دم شکر می‌گوید که سوزش را همی شایم
(مولوی: ۵۵۵)

او بدی گوید و او را شاید من نکو گویم و آن را شایم
(خاقانی، به نقل از لغت‌نامه)

و یا دو نمونهٔ زیر با صورت منفی فعل شایم:

قلم درکش به حرف دست‌سایم که دست حرف‌گیران را نشایم
(نظامی: ۲۱۷)

به جز آن یار بی‌جا را نشایم منم آن رند مست سخت شیدا
(مولوی: ۵۸۳)

● شایی

از فعل شایی (شایسته هستی) به نمونه‌های زیر می‌توان اشاره کرد:

گرچه مَلِک‌الغرب تویی تا ابد اما بر مَلِک خراسان مَلِک‌الشرق تو شایی
(خاقانی: ۴۳۸)

به جای خویش بد کردی، چه بد کردی که را شایی چو مر خود را نشایستی؟
(ناصرخسرو، به نقل از خطیب‌رهبر ۱۳۵۰: ۱۶۲)

و نمونه‌های زیر از صورت منفی این فعل:

اگر طاقت نداری جور منخوم برو سعدی که خدمت را نشایی
(سعدی: ۶۱۳)

نمانی مگر نیمهٔ راه را نشایی به گیتی به جز شاه را
(فردوسی: ۱۳۶/۲)

همچنین نمونه‌ای از صورت امر دوم شخص این فعل به صورت شای (شایسته باش)

در شعر فرخی سیستانی یافت می‌شود:

تو بدین از همه شایسته‌تری
همچنین باش و همه‌ساله تو شای
(ص ۳۷۴)

● شاییم

در کلیله و دمنه آمده است:

گر دسته گل نیاید از ما
هم هیمه دیگ را بشاییم
(کلیله و دمنه، به نقل از خطیب‌رهبر ۱۳۵۰: ۱۶۲)

● شایید

فردا به پیمبر به چه شایید که امروز
اینجا به یکی بنده فرزند نشایید؟
(ناصرخسرو: ۱۲۴)

به کاهلی پر و بال امید می‌پوسد
چو پَر و بال بریزد، دگر چه را شایید؟
(مولوی: ۳۸۰)

● شایند

در نثر فارسی، نمونه شایند در تاریخ بیهقی موجود است:
آنجا کسانی را که سرای شایند، نگه دارند... (بیهقی، به نقل از خطیب‌رهبر ۱۳۵۰: ۱۶۲).
و در متون نظم نیز در شعر مسعود سعد سلمان:

بر کف سیم، جام زر دارند
مجلس خرم تو را شایند

(ص ۱۱۱)

با توجه به این داده‌ها، رخداد فرایند «واژگانی شدگی» بر فعل شاید برایمان به اثبات می‌رسد و با توجه به اینکه این فعل اصلی نیز در گذر زمان به یک فعل صرفاً وجهی تبدیل شده است، دستوری شدگی آن نیز برایمان روشن می‌شود. البته لازم است یادآوری شود که بر اساس جست‌وجوهای انجام شده، چنین به نظر می‌رسد که برخورد نحوی شاید با افعال مجاور آن تغییر چندانی نکرده است و افعال پیرو آن عمدتاً به وجه التزامی ظاهر می‌شوند. البته ممکن است که جست‌وجو در سایر متون بتواند احتمالات دیگری را برایمان روشن کند و بر دانشمان نسبت به عملکرد نحوی این فعل بیفزاید. پس می‌توان در مجموع نتیجه گرفت که آنچه از «شایستن» به صورت شاید و به عنوان فعلی وجهی در اختیار فارسی‌زبانان امروز است، فعلی است که از دو مرحله زبان‌شناختی

«واژگانی شدگی» و «دستوری شدگی» عبور کرده است. در ادامه بحث خواهیم دید که آیا این مسئله در مورد باید نیز صادق است یا خیر.
۴-۲ باید

بحث ما در مورد باید تا حد زیادی مشابه بحثی است که در مورد شاید ارائه شد. بر طبق گفته معین (۱۳۶۳: ۴۷۰)، باید از مصدر «بایستن» یا «باییدن» اشتقاق می‌یابد و در فارسی میانه به صورت abāyēd به کار رفته است (نک: مکنزی ۱۳۷۳: ۲۹). «بایستن» یا «باییدن» به صورت «لازم بودن» و یا «ضروری بودن» معنا شده است و بدیهی است که در این صورت باید نیز به معنای «لازم است که...» در فارسی به کار می‌رود؛ مانند مفهوم باید در این شعر سعدی:

دردا که طیب صبر می‌فرماید بیمار حریص را شکر می‌باید

(سعدی: ۱۲۰)

و یا این دو بیت:

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی صوفی نشود صافی، تا در نکشد جامی

(سعدی: ۶۵۵)

دیدن روی تو را دیده جان بین پاید رین کجا مرتبه چشم جهان بین من است

(حافظ: ۵۲)

نظر به اینکه باید در فارسی امروز صورت مصدری خاص دارد، توقع داریم که با جست‌وجو در متون، سایر صیغه‌های این فعل را نیز پیدا کنیم؛ بدین معنا که نشان دهیم صورت‌های بایم، بایی، باییم، بایید و بایند نیز زمانی در زبان فارسی وجود داشته است. به گفته خطیب رهبر (۱۳۵۰: ۱۵۱): «از صیغه‌های بایستن صورت مضارع سوم شخص مفرد (باید، می‌باید) و دوم شخص (بایی) و سوم شخص جمع (بایند) در ادبیات بر جای مانده و رفته‌رفته باید جای هر شش صورت را گرفته است». در اینجا مناسب می‌نماید که به نمونه‌هایی از هر صیغه توجه کنیم:

● بایم:

علی‌رغم آنکه خطیب رهبر از بایم نامی نبرده است، این صورت در بیتی از شاعری به نام «خسروی» در ذیل مدخل باید در لغت‌نامه ضبط شده است:

فغان ز بخت من و کار باژگونه جهان تو را نبایم و تو مرا چرا بایی؟

● بایی و دربایی:

این صیغهٔ فعلی «بایستن»، هم در متون نظم و هم در متون نثر سابقه حضور دارد؛ مانند بیت زیر از منوچهری دامغانی:

آن کس که نباید، بر ما زودتر آمد
تو دیرتر آیی بر ما چون که بایی

(ص ۹۵)

و یا نمونه‌های زیر:

دادار جهان مشفق هر کار تو بادا
کو را ابدالدهر جهان‌دار تو بایی

(خاقانی: ۴۳۹)

چمن امروز بهشت است و تو درمی‌بایی
تا خلاق همه گویند که حورالعین است

(سعدی به نقل از خطیب‌رهبر ۱۳۵۰: ۱۴۰)

نه مرا حسرت جاه است و نه اندیشهٔ مال
همه اسباب مهیاست، تو درمی‌بایی

(سعدی: ۶۱۳)

ای بی‌وفا زمانه تو مر ما را
هر چند بی‌وفایی، دربایی

(ناصرخسرو، به نقل از خطیب‌رهبر ۱۳۵۰: ۱۴۰)

از این صیغه، فعل امر نیز داریم که به صورت «بای» یا «ببای» ظهور می‌کند؛ مانند این بیت از منوچهری دامغانی:

هر نشاطی را بخواه و هر مرادی را بجوی
هر وفایی را بیاب و هر بقایی را ببای

(ص ۱۲۲)

● باییم:

علی‌رغم تصور عمومی، مبنی بر اینکه صیغه‌های «باییم» و «بایید» در متون اصلی و مطالعه‌شدهٔ فارسی یافت نشده، نگارنده هر دو صورت را در دیوان ناصرخسرو یافته‌است:

گر نباییمت، از بهر چه زائیمان؟
ور بزائیمان، چون باز ببویاری؟

(ص ۴۰۷)

● بایید:

چون حرب شما را به سخن سخت کنم تنگ
هرچند که بسیار ببایید، روئید

(همان جا: ۱۲۴)

● بایند:

صورت بایند در موارد متعددی در متون مشاهده شده است. مثلاً در بیتی که در مرزبان نامه نقل شده می خوانیم:

ای شکسته به نقش رخسارت، سر پرگارِ وهم در کارت

همه صورتگران چین بایند، تا بچینند درد رخسارت

(ص ۲۴۵)

و یا نمونه های زیر از نثر فارسی:

گفتند: وی جادوست، جادوان بایند تا او را قهر کنند. (تاریخ بلعمی، به نقل از خطیب رهبر

(۱۳۵۰: ۱۳۷)

علاوه بر صورت های بالا می توان اشتقاقیات دیگری را هم ارائه داد؛ مانند صفات

«باینده» و «بایا»:

سخن های باینده گویم کنون که دل را به شادی بود رهنمون

(فردوسی: ۱۹۷/۸)

ازبهر تازه بودن دل های خاص و عام بسایاتری بسی وز نم ابر بر نبات

(سوزنی، کتابخانه رقمی دُرَج)

قرائن نشان می دهد که فرایند واژگانی شدگی در فعل باید رخ داده است و شناسه فعل باید اکنون دیگر قسمتی از این فعل است و به عنوان یک تکواژ رسوبی از آن جدا نمی شود. از سوی دیگر، در نظر اول و به قیاس با شاید، می توان چنین پنداشت که این فعل نیز زمانی به عنوان فعل اصلی - و نه وجهی - برای خود هویت مستقلی داشته ولی نکته ای مهم باعث می شود که از قضاوت سریع در این حوزه پرهیزیم. در بحث مربوط به شاید مشاهده کردیم که این فعل به صورت مصدری در فارسی میانه وجود داشته و ماده مضارع مشخصی هم داشته است. این در حالی است که باید فقط به همان صورت abāyēd در متون فارسی میانه به کار رفته است. بنابراین، این فرض پدید می آید که صورت های صرفی موجود در مورد باید، احتمالاً به قیاس پدید آمده اند و وضعیتی مانند صیغه های شاید ندارند.^{۱۴}

۱۴. از آقای دکتر حسن رضائی باغبیدی که این نکته را به من تذکر دادند سپاسگزارم.

اما آنچه بر جذابیت مطالعهٔ این فعل می‌افزاید برخورد نحوی آن با افعال مجاورش در بافت جملات است. در فارسی امروز فعل باید یا با وجه التزامی فعل همراه است (باید بروم)، یا با مصدر مرخّم (باید رفت)، و یا با وجه اخباری فعل ماضی (باید می‌رفتی). نمونه‌هایی از کاربرد مصدر مرخّم پس از باید، در مفهوم ساخت غیرشخصی بدین قرار است:

ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش
(حافظ: ۲۸۶)

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی
(همان جا: ۴۶۰)

فحط جود است آبروی خود نمی‌باید فروخت بساده و گل از بهای خرقه می‌باید خرید
(همان جا: ۲۲۵)

نمونه از وجه التزامی:

گر در سرت هوای وصال است، حافظا باید که خاک درگه اهل هنر شوی
(همان جا: ۴۷۹)

علاوه بر این موارد، در متون ادب فارسی به نمونه‌هایی نیز برمی‌خوریم که مصدر کامل را پس از باید به کار برده‌اند؛ مانند این بیت از فردوسی:

به نزدیک آن گرگ باید شدن همه چرم او را به تیر آزدن
(فردوسی: ۱۹/۶)

و یا این دو بیت از سعدی:

دیگران عیب کنندم که چرا دل به تو دادم باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی؟
شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا به همسایه نگوید که تو در خانه مایی
(سعدی: ۶۱۶)

و یا از حافظ:

گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی صد گونه جادوی بکنم تا بیارم
(حافظ: ۹۲)

جالب توجه آنکه در متون نشر، گاه به نمونه‌هایی برمی‌خوریم که مصدرهای کامل و

مرخّم را باهم و در یک پاره کلامی، پس از باید به کار برده‌اند. همین نمونه‌ها گواهی است بر روند تدریجی فرایند دستوری‌شدگی که گاه حضور دو گونه به ظاهر متفاوت را در کنار هم توجیه می‌کند. نمونه‌های زیر در اسرارالتوحید دیده می‌شود:

– بر آن دو سنگ دوگانه‌ای باید گزارد و منتظر بودن که دوستی از دوستان ما به نزدیک تو آید.

– مردی است در خراسان که او را شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌گویند. آنجا باید شد و شفای درد طلب کردن.

– تو را به میهنه باید رفت و از احوال شیخ خبری آوردن.
– هر شکنجه و جگرپند که بایی، بباید خرید و در آن گواره باید نهادن و در پشت گرفتن و به خانقاه رساندن (به نقل از دامادی ۱۳۵۴: ۶۸).

نمونه‌های بالا، کاربرد مصدر یا مصدر مرخّم را پس از صیغه «باید» به نمایش گذارده‌اند. اما جالب اینجاست که در تاریخ طبرستان به سه نمونه برمی‌خوریم که در آنها مصدر مرخّم پس از صیغه «بایی» به کار رفته و در واقع «بایی» نیز حکم فعل معین را یافته‌است:

– هاشم علوی نجوم بدانستی، اصفهید را گفت: امروز مصاف می‌بایی داد.

– تو او را به همه ابواب معذور بایی داشت.

– گفت با من سوگند بایی خورد (به نقل از خطیب‌رهبر ۱۳۵۰: ۱۴۱).

۵. نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه در این مقاله مطرح شد، مشخص گردید که در جریان فرایند «دستوری‌شدگی»، گاهی فرایند «واژگانی‌شدگی» نیز رخ می‌دهد، که البته این یک قاعده عام و لازم‌الاجرا نیست. در این پژوهش با ارائه نمونه‌هایی از متون ادب فارسی معلوم شد که فعل وجهی «شاید» (و تا حدی، «باید») نمونه‌هایی از دو فعل فارسی هستند که در جریان تحول تاریخی خود از مجرای این فرایندها گذشته‌اند و دچار تغییر معنایی و تغییر نقش نحوی شده‌اند. همچنین، در این مقاله نشان داده شد که فعل «شاید» زمانی همه صیغه‌های شش‌گانه خود را داشته‌است، ولی «باید» بازمانده «باید» فارسی میانه است که اصولاً یک صیغه دارد و صورت‌های احتمالی دیگر آن

قیاسی است.

منابع

- اخلاقی، ف. (۱۳۸۶)، «بایستن، شدن و توانستن: سه فعل وجهی در زبان فارسی امروز»، دستور، ج ۳، بهمن ۱۳۸۶، ش پیاپی ۳، ص ۸۲-۱۳۲؛
- استاجی، ا. (۱۳۸۶)، «پیدایش حروف اضافه از نام اندام‌های بدن»، دستور، ج ۳، بهمن ۱۳۸۶، ش پیاپی ۳، ص ۴۰-۵۱؛
- باطنی، م. (۱۳۴۸)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر، تهران؛
- (۱۳۵۴)، «استعمال باید در فارسی امروز»، مسائل زبان‌شناسی نوین: ده مقاله، آگاه، تهران؛
- حافظ، شمس‌الدین خواجه محمد (۱۳۶۲)، دیوان، به تصحیح پژمان بختیاری، امیرکبیر، تهران؛
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۶۸)، دیوان اشعار خاقانی، چاپ سوم، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، زوّار، تهران؛
- خباز، م. (۱۳۷۶)، مواردی از دستوری شدن و واژگانی شدن در زبان فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران؛
- خطیب‌رهبر، خ. (۱۳۵۰)، «فعل‌های معین و افعال دوگانه و چندگانه». در مظفر بختیار (ویراستار)، مجموعه خطبه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی، تهران: دانشگاه تهران، ص ۱۳۱-۱۶۵؛
- دامادی، م. (۱۳۵۴)، «نکات و مسائل صرفی و نحوی و دستوری اسرارالتوحید»، مجموعه مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، شیراز: دانشگاه شیراز، ص ۵۹-۷۸؛
- دهخدا، ع. ا. (۱۳۶۸)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران؛
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵)، کلیات، چاپ سوم، به تصحیح محمدعلی فروغی، زوّار، تهران؛
- شفایی، ا. (۱۳۶۸)، مبانی علمی دستور زبان فارسی، نوین، تهران؛
- صادقی، ع. ا. و غلامرضا ارژنگ (۱۳۶۳)، دستور، وزارت آموزش و پرورش، تهران؛
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن علی جولوغ (۱۳۱۱)، دیوان اشعار، به تصحیح علی عبدالرسولی، مطبعه مجلس، تهران؛
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹)، شاهنامه (بر اساس نسخه مسکو)، سازمان کتاب‌های جیبی، تهران؛
- کیوان، م. (۱۳۵۶)، «وجه مصدری فعل یا سکه‌ای ناروا در دستور زبان فارسی»، در محمدرسول دریاگشت (گردآورنده)، مجموعه سخنرانی‌های هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی، تهران: دانشگاه ملی ایران، ص ۳۷۹-۳۹۰؛
- محمودی بختیاری، ب. (۱۳۷۸)، «تکواژ - خانه و عملکرد معنایی آن در ساختواژه زبان فارسی»، زبان و ادب، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی، ش ۸، ص ۱۰-۱۷؛

- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۴)، دیوان، به تصحیح م. نوریان، کمال، اصفهان؛
مشکور، م. ج. (۱۳۴۵)، دستورنامه در صرف و نحو زبان فارسی، شرق، تهران؛
معین، م. (۱۳۶۳)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران؛
مکنزی، د. ن. (۱۳۷۳)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران؛
منوچهری دامغانی (۱۳۵۶)، دیوان، چاپ چهارم، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران؛
مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد (۱۳۵۳)، کلیات دیوان شمس تبریزی، چاپ پنجم، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران؛
ناصرخسرو (۱۳۶۷)، دیوان، چاپ دوم، به تصحیح مجتبی مینوی، دنیای کتاب، تهران؛
نظامی گنجی‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۶۶)، کلیات خمسه، امیرکبیر، تهران؛
همایونفرخ، ع. (۱۳۳۸)، دستور جامع زبان فارسی، علمی، تهران؛
- BAUER, L. (1983). *English Word-Formation*, Cambridge, Cambridge University Press;
- Bybee, J., R. Perkins and W. Pagliuca (1994), *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*, Chicago and London, Chicago University Press;
- CRYSTAL, D. (1985), *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 2nd edition, New York, Basil Blackwell;
- Dooley, R. A. (1983), *Grammaticalization: An Introduction*, Ms;
- Givón, T. (1971). "Historical syntax and synchronic morphology: an archaeologist's field trip";, *CLS* 7: 349-415;
- (1979), *On Understanding Grammar*, New York, Academic Press;
- (1984), *Syntax: A Functional-Typological Introduction*, Philadelphia, John Benjamins;
- FARROKHI, M. (1979), *A Syntactic and Semantic Study of Auxiliaries and Modals in Modern Persian*, Ph. D. Dissertation, University of Colorado;
- HARRIS, A. and L. Campbell (1995), *Historical Syntax in Cross-Linguistic Perspective*, Cambridge, Cambridge University Press;
- Heine, B., U. Claudi and F. Hünnemeyer (1991), *Grammaticalization: A Conceptual Framework*, University of Chicago Press;
- Hopper, P. and E. Traugott (1993), *Grammaticalization*, Cambridge, Cambridge University Press;
- KENI, R. G. (1953), *Old Persian: Grammar, Text, Lexicon*, New Haven, American Oriental Society;
- Liqhtfoot, D. (1997), "Catastrophic change and learning theory", *Lingua* 100: 171-192;
- LEHMANN, C. (1995), *Thoughts on Grammaticalization*, Munchen, Lincom Europa;
- MARASHI, M. (1970), *The Persian Verb: A Practical Dissertation*, The University of Texas at Austin;
- NYBERG, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi (Part II: Glossary)*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz;

- TRAUQON, E. and B. Heine (eds), (1991), *Approaches to Grammaticalization*, Amsterdam, John Benjamins;
- Windfuhr, G. L. (1979), *Persian Grammar: History and State of its Study*, The Hague & Paris & New York, Mouton;
- Wood, Mary M. (1986), *A Definition of Idiom*, Blommington, IN: Indiana University Linguistics Club.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی